

سه کاف شماره ۱۵

۱- "گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را"

بدون شک نسلهای آینده به ما خواهند خندید، از جمله به این خاطر که حاکمانی را بیش از یک ربع قرن تحمل کردیم (و همچنان تحمل می کنیم) که رقص، موسیقی و شادی و خوشی را حرام، و غم و غصه و عزاداری و نکبت و سیاهپوشی را تبلیغ و ترویج می کنند. حاکمانی که عشق و نیاز جنسی انسانها را سرکوب کرده، جوانان "خاطی" را شلاق زده و زنانی که لذت و نیاز جنسی خود را پاس میدارند، سنگسار می کنند، و بدتر از آن، خود ما، بجای شورش بردن به سنگسار کنندگان، به تماشای جان دادن انسانهای آزاده ای می ایستیم که احکام و دستورات عهد بوق حاکمان را به چالش گرفته اند.

بدرستی، حاکمان را به دخالت در زندگی خصوصی خود متهم می کنیم، اما به خود اجازه می دهیم تا بتوانیم در زندگی اقوام و خویشان و اطرافیان خود دخالت می کنیم و حکم می دهیم و حریم خصوصی کسی را برسمیت نمی شناسیم. از زندگی کردن بر میل و خواسته قلبی خود می ترسیم چرا که از قضاوت و تفکر دیگران که مبادا ما را محکوم کنند، می ترسیم. و گردن بند "آبرو" را به قیمت له شدن رویاها، آرزوها و زندگی فردی خود، بگردن می اندازیم تا "آبروی" دروغین را حفظ کرده باشیم، و اگر کسی پرده دری کند و زندگی اش را به میل و سلیقه خودش، سازماندهی کند، بجای تشویق و حمایت، پشت سرش غیبت می کنیم و تنهایش می گذاریم.

آیندگان علاوه بر خندیدن، از خود نیز خواهند پرسید که ما دیگر چه نوع آدمیانی بوده ایم.

۲- قطار تهران-مشهد

معمولا وقتی مجبور می شوم با قطار سفر کنم، ترجیح میدم یک کوپه کامل رو بگیرم که شب کاملاً راحت باشم. (چون عادت دارم شبها حداکثر با یک شورت بخوابم).
داشتم می رفتم مشهد، ساعت ۱۱ شب بود. خوابم نمی برد. چهار ساعتی بود که راه افتاده بودیم. پاشدم برم رستوران، شاید قهوه ای، چیزی سرو کنند.
از سالن خودم که گذشتم و وارد سالن بعدی شدم دیدمش، سرشب هم یکی دوبار دیده بودمش. میله کنار پنجره راهرو رو گرفته بود و زل زده بود تو تاریکی. یک چادر عربی تمام هیكل بلندش رو پوشونده بود؛ اما نه جوری که قلبه های باسن خوش فرمش رو نشه دید.
دفعه قبل که از کنارش رد شده بودم، اصلاً به خودش زحمت نداد که راه رو برام باز کنه، اما راهرو شلوغ تر از اون بود که بشه از این موضوع بهره ای گرفت، اما این دفعه هیچکس تو راهرو نبود، همه پرده های کوپه ها هم کیپ کیپ بودند. بهش که نزدیکتر شدم، سفیدی پوست دستش و خالکوبیهای ریزش نظرم رو جلب کرد. عطر تندى هم داشت که بدجوری رویم اثر می گذاشت. سرعتم رو کم کردم و خواستم از پشت سرش رد بشم، هیچ تکونی نخورد، اما از تصویرش تو شیشه کاملاً معلوم بود که داشت منو می پائید و منتظره، من هم ناامیدش نکردم، رومو به اون کردم و درحالی که کمی خودمو!!!! به اون می مالیدم، اومدم که رد بشم، اما او خودش عقب کشید!! وای ی ی ی!!!!
باورم نمی شد. بین باسن سفتش و در کوپه گیر افتادم. اما از خدام بود؛ شروع کردم خودمو بهش نزدیکتر کردن، بهش چسبیدم. چه عطر عجیبی داشت. خواستن در همه حرکات و سکناتش موج می زد. دستامو از زیر بغلش بردم رو سینه هاش، باور نکردنی بود؛ کاملاً مطمئن بودم که سوتین نداره، باسنشو

با تمام قوا به شلوارم میمالید.....عالی بود، عالی

یک لحظه بخودم آمدم و متوجه موقعیت توی قطار شدم، هر لحظه ممکن بود یک مسافر یا یکی از ماموران قطار سر برسه. مچ دستشو گرفتم و کشیدم، اول ترسیدم مقاومت کرد. بهش گفتم که من تنها هستم، باز مکث کرد، شاید فارسی بلد نبود؟ یه دفعه یاد خاطرات جنگ افتادم؛ گفتم "انا واحد"، آرام شد و راه افتاد؛ دستشو سفت گرفته بودم، شاید می ترسیدم که فرار کنه.

سریع در کوپه‌ام را باز کردم و تقریباً هلش دادم تو کوپه، هرچند اون از من هم هول‌تر بود. رفتم تو و سریع در رو پشت سرم قفل کردم و پرده‌ها رو با دقت کشیدم. اون ایستاده بود و منو برانداز می‌کرد. قبل از اینکه چراغ کوپه رو خاموش کنم، ازش برانداز کاملی کردم. قد نسبتاً بلندی داشت، سینه‌هاش زیاد بزرگ نبود، کمر متناسب و پوستی سفید و شاداب، شاید ۳۰-۲۵ سال داشت. چشمش از شب پشت پنجره سیاه‌تر و موهایش از چشمانش تیره‌تر، اما چشمش برق می‌زدند، حتی بعد از خاموش کردن چراغ، با همون نور مختصر لامپ توی راهرو و آنهم از پشت پرده، باز هم برق عجیبی داشت. با طمئنینه رفتم به سمتش، اونم به سمت من مایل شد اما حرکت نکرد. دستامو گذاشتم رو کمرش، چادرش از جنسی شبیه ساتن (اطلس) بود؛ نازک و نرم و لیز. گرمی پوستش رو چنان حس می‌کردم که انگار بین دست من و پوست اون، حتی همین چادر هم نبود.

شروع کردم دستامو رو کمرش مالیدن و ناز و نوازش، چه حالی کرد. با غمزه تمام چشاشو بست و خودشو تو بغلم انداخت. صورتمو چسبوندم به صورتش، پوست به پوست، لپام رو می‌مالوندم رو لپ‌ها و صورتش.. پوستش چنان صاف و کش اومده بود که انگار برا بدنش تنگ بود. اونم شروع به همکاری کرد و خودشو به من می‌مالید.

کمکم شروع کردم به بوسیدن، اولین جایی که بوسیدم شقیقه راستش بود؛ یک بوس خیلی ریز و کوچولو، در واقع لبم رو روی پوست صورتش می‌مالیدم. آرام آرام رفتم رو پیشونیش، تصمیم داشتم هیچ کجای این پوست مرمری رو بی‌استفاده نچذارم. تمام پیشونیشو بوسیدم. کاملاً خودشو در اختیار من گذاشته بود، معلوم بد که راضیه. بعد از پیشونی، ابرو هاشو و بعدشم پلک هر دو تا چشماشو بوسیدم. بعد هم رفتم سراغ گونه‌هاش، گونه‌های برجستشو، بعد از سه-چهارتا بوس، یک گاز ریز هم گرفتم، یه ناله خفیفی کرد، چیزی بین "آی" و "وی" اما مخالفت نکرد. بعد هم رفتم رو لپ‌هاش. هر بار که در عبور از یک سمت صورتش به سمت دیگه، از رو دماغش رد می‌شدم، حتماً رو تیغه دماغش مکشی می‌کردم و دو سه تا بوس یا یک مکیدن آرام، می‌شد کلید عبورم به سمت دیگه.

کمکم به لباش نزدیک شدم، صورتش پرز نازک و کوتاهی داشت که منو بیشتر داغ می‌کرد. وقتی به لباش نزدیک شدم، مقدار بیشتری از اونا رو، پشت لباش حس کردم. شاید مسخره باشه، اما من عاشق این پرزآم، مخصوصاً وقتی نرم و کوتاه باشه، مثل این عرب واقعا وحشی و شهوتی، پرزائی که آدمو یاد هلو میندازه، جوووووووون. دستامو آرام آرام از بغلش بالا آورده بودم. حالا سرش تو دستام بود. وقتی لب پائینم به لب بالاش نزدیک شد، با حرص و ولع میخواست لبم رو ببوسه یا بمکه، اما محکم گرفتمش و مانعش شدم. شروع کردم لب پائینمو رو پشت لبش مالوندن؛ نرم و با حوصله، تمام پشت لبشو - یعنی در واقع محل خال سببلاشو - لب مالی کردم. عالی بود. گرمای نفسش رو لبام احساس خشکیده‌گی می‌گذاشت، اما من فوری با زبونم خیسش می‌کردم و ادامه می‌دادم. کمکم همه لبشو دو

یا سه دور زد، حالا داشتم به گوشه لباش نزدیک میشدم. دستامو به لبها و دهنش نزدیک کردم. شروع کردم با انگشت اشاره لب بالا و با انگشت شصت لب پائینشو مالوندن. انگشتامو لای لباش فرو کردم و وقتی لبام به گوشه لباش نزدیک میشد، با انگشتام دهنشو باز و لباشو از هم دور کردم؛ طوری که محل اتصال دو تا لباش شد یک تیغه از پائین به بالا. اول اون تیغه رو بوسیدم. بعد سرم رو کشیدم عقب، اما اون که دستش تو موهام بود و پشت سرم، سریع منو برگردوند سر جام. لبامو جمع کردم و گذاشتم رو همون تیغه. کمکم فشار رو زیاد کردم. بعد آروم لبامو از هم باز کردم تا گوشه لبش سر بخوره تو دهنم. حالا شروع کردم به مکیدن گوشه لباش؛ واقعا طعم عسل داشت. از اون گوشه لب و از مسیر لب بالا به این گوشه لبش اومدم. تمام مسیر رو با ملاحظه تمام بوسیدم و هم مکیدم، اما آروم، مثل هف کشیدن نوک بستنی قیفی ماشینی. و بعد لب پائینشو کاملا با وسواس و به همون طریق
وقتی دوباره رفتم سمت لب بالا، هردومون اونقدر آتیشی بودیم که به کمتر از مکیدن قانع نباشیم. وقتی من شروع کردم به مکیدن لب بالای اون، او هم شروع کرد با خشونت تمام لب پائین منو تو دهنش کشیدن، انگار میخواست انتقام بگیره، اما من راضی بودم. چه آتیشی بود این عرب زیبارو. گاهی زبونامون خودشونو قاطی میکردن. حالا یا برا خیس کردن لبها یا مالیدن و فشار آوردن به زبون اون یکی، در هر حال معرکه‌ای بود که نگو. او دستشو برده بود رو باسن من و هی منو به خودش میمالید. منم دستام رو کتف‌هاش بود که بهتر بتونم بالا تنش رو به خودم فشار بدم. سینه‌های سفتش داشت زیر این فشار پرس می‌شد. کم کم با وجود لباسهای من احساس میکردم که نوک سفت شده سینه‌هاش هر لحظه برجسته تر می‌شد و متناسب با اون، صاحبش هم هی حالی به حالی تر. چادر عربیش با مالیدن به محابای دستای من، از سرش افتاده بود رو شونه‌هاش.
برای اینکه بتونم لبم رو از لباش در بیارم، باید کمی آرومش میکردم؛ برای اینکار دستمو از رو دوشش برداشتم، سینه‌هاش آزادتر شد و مثل کفتری که زیر پارچه قایمش کرده باشن، یکون تکون می‌خوردن. با بوسیدن صورت و لبه‌های فکش خودمو به گوشش نزدیک کردم، یکی از دستام رو هم قبل از لبام به گوشش رسوندم و با انگشتام لاله گوشش رو مالیدم. وقتی لبام به زیر گوشش نزدیک میشد، شروع کردم با دستم گوششو کشیدن، مثل وقتی که خانم معلما گوش منو میکشیدند، اما قصد من انتقام نبود. من باز می‌خواستم با زیر گوشش همون کاری رو بکنم که با گوشه لبش کردم، یعنی همون قضیه تیغه و لب مالی و بوسیدن و مکیدن. صد البته اینکار رو کردم. بعد از این که تیغه زیر گوشش رو مکیدم، یواش یواش لاله گوشش رو به داخل دهنم هدایت کردم. وقتی لاله گوشش کاملا اومد تو دهنم، یه لرز جالبی به اندام زن عرب افتاد، چقدر شیرین بود این لرزه. شروع کردم همزمان که لاله رو می‌نکیدم، گاهی هم با زبونم از تو دهن، روش میمالیدم یا اصلا با زبان روش ضرب می‌گرفتم، اونم کاملا خوشش میومد. حالا دیگه یواش یواش چیزای جدیدتری می‌خواستم؛ دستام سر خورد زیر بغلش و از رو چادرش شروع کردم با کف دست بغل سینه‌هاش رو مالیدن و فقط مالیدن و نوازش، نه فشار. از بالا هم دیگه دست از گوشش برداشتم. اومدم زیر گلو. رو گردنش. عجب گردن همائی بود این پریچهره تو این نیمه شبی. اول تمام پوست گلو و گردنش رو بوسیدم، تمام و کمال. گاهی که سرش مانع کارم می‌شد، دستمو میبردم پشت سرش، تو موهاش و موهاشو می‌کشیدم سمت پائین، و این باعث میشد سرشو بالا بگیره که مزاحم

نش. بعد با حوصله همه اونها رو آروم آروم هف کشیدم. و آخرش شروع کردم تمان اون پوست مثل برف رو لیس زدن که همه زیر گلویش ختس شد. آخر سر هم شروع کردم با داغی نفسم، تمام خیسها رو خشک کردم. این کارم جدا دیوانه‌اش میکرد. لبام دیگه زیر گلوش نبود، بالای سینه‌هاش بود. رو تخت سینه‌اش؛ رو یک تیکه مرمر سفت و صاف و سفید.

با دستام چادرش رو از سر شونه‌هاش کنار زدم. هیچ اثری از لباس یا حتی سوتین نبود. باورم نمی‌شد. وقتی با دستام از کنار سینه‌هاش شروع به پائین کشیدن چادر کردم، خودش به کمک اومد. دس کرد یک گره رو باز کرد. دستاشو از تو آستینهای چادر عربی کشید تو، و وقتی دستای لختشو از محل سر چادر بیرون آورد، چادرش مثل پارچه پرده برداری از مجسمه‌ها، سر خورد پائین، فقط کمی رو باسنش گیر کرد که اون هم با یک تکون مثل ماهی که به بدنش داد، حل شد. باورم نمی‌شد. اصلا باور کردنی نبود. برای اطمینان از اونچه میدیدم، خودمو کشیدم عقب. این مجسمه هوس، زیر چادر عربی، هیچ چیز به تن نداشت؛

لخت لخت - صاف صاف - سفید سفید وووووووووووووووووووووووو خدای من! فقط یک ست شبیه به هم از زنجیرهای طلا یا نقره که دور گردن، دور کمر و بالای مچهای پاها داشت، و چندتائی خالکوبی سبز و ظریف.

واقعا مونده بودم که از کجا شروع کنم. سینه‌هایی با سایز ۷۵-۸۰، کمر نه خیلی باریک، ناف زیبا، باسن با عرضی در حدود عرض سینه، ووووووو و کس، چه کس‌ای، با تمام دقت پیرایش شده بود. موهای کوتاهی بشکل عدد ۷ فارسی، از حدود دو سانت بالای چوچوله (کلیت) تا اون جائیکه باید لبه شورتش اونا رو قایم میکرد، اما فعلا شورتی در کار نبود. لبای کس‌اش چنان به هم چسبیده بود که یک لحظه فکر کردم باکره است. بالای درز وسط کس خوشگلش هم کلیت نسبتا تحریک شده‌اش برام عرض اندام می‌کرد.

سریع پیراهمنو کردم. کشیدمش تو بغلم. یه دستم پشتش و یه دستم لای پاهاش، رو در بهشت. خیلی سریع فهمیدم که در باز است. اول شروع کردم به بوسیدن لباس. اون هم به سرعت دست گذاشت از رو شلوار کیرمو مالیدن. وقتی دید که نه، مالش نداره، سریع شروع کرد به باز کردن زیپ و دکمه و کمر بند و با یک حرکت شورت و شلوارم رو با هم انداخت کف کوبه و کیرمو گرفت گذاشت روی کس‌اش، لای پاهاش. من حالا دوتا انار لختشو تو دستام گرفته بودم، از بغل، سرم هم بالای شکاف دوتا سینه‌هاش بود. شروع کردم فاصله بین سینه‌هاش رو از بالا تا پائین بوسیدن. وقتی به وسط رسیدم، از طرفین سینه‌هاشو به صورتم فشار آوردم. چه صاف و چه سفت بودن. دستامو انداختم پشت کتفش تا بتونم سینه‌هاشو روبروی صورتم ثابت نگه دارم.

از وسط دو تا سینه‌اش شروع کردم به بوسیدن. دور محل اتصال سینه به بدنش رو کامل بوسیدم. از وسط دوتا سینه، بعد زیرش و بعد هم تا نزدیک بغل اش. این کار رو با هردو انارش کردم بعد همون مسیر رو هف کشیدم و لیس زدم. بعد نوک زبونم رو سیخ کردم گذاشتم تو همون مسیر در حالیکه تکون تکونش میدادم، تمام مسیر هردو سینه رو رفتم. اونم هی خودش رو به من میمالوندو حشری‌تر میشد. حالا شروع کردم همزمان مکیدن و گاز گرفتن سینه‌هاش و مالیدنشون با دستام. انگشتم رو تا جائیکه آزاری بهش نرسونم، تو سینه‌هاش فرو میکردم. گاهی هم نوک سینه‌هاش

رو با انگشتم می‌گرفتم و هی می‌چرخوندمشون و می‌کشیدمشون بالا که راحت‌تر زیر سینه‌هاشو بخورم. چه طعمی داشت. حالا با انگشت اشاره و شصت هر دو دستم، گردی صورتی رنگ سینه‌هاش رو گرفته بودم. هی فشار دادم و هی چرخوندم، جوری که حالا نوک سینه‌هاش عین سر مداد شمعی زده بودن بیرون. نوک نوک هر دو تا رو بوسیدم. رو دومی که بودم، بعد از بوس شروع کردم بالیم، نوکش رو فشردن. فشار به سمت بدوش، جوری که کم کم نوکش کاملاً توی سینه‌اش فرو رفت. کمی مکث کردم. آروم آروم لبامو شل کردم. نوکش آنقدر سفت بود که در اولین فرصت! خودشو هل داد تو دهنم.....چقدر سفت و سیخ شده بود، منم شروع کردم حسابی مکیدن نوک و حلقه دورش، شاید بدتر از نوزاد گرسنه‌ای که سینه بی شیر رو می‌مکه. یه لحظه حس کردم داره اذیت میشه، زود شلش کردم. کمی کیرم رو روی کس‌اش مالیدم و شروع کردم به عقب هلش دادن. پاش که به لبه مبیل تخت قطار رسید، نشست و خودش رو تخت ول کرد. من هم شروع کردم از زیر سینه‌هاش بوسیدم و اومدم پائین، به نافش که رسیدم، یک لحظه کوتاه زبونمو اون تو فرو کردم. قلقلکی بود، زود ولش کردم، رفتم پائین. کم کم به موهای زیر کس‌اش رسیدم. می‌بوسیدم و جلو می‌رفتم پاهاشو از هم باز کردم و آوردم بالا، انداختم رو شونه‌هام. کس قشنگی داشت؛ دیدنی بود نه تعریف کردنی. کمی ورناندازش کردم، بعد شروع کردم با دستام به مالیدنش. چند تا از قطره‌های شهد کس‌اش از لای لبها بیرون زده بود. معلوم بود خیس خیس است. اولین ورود نوک انگشتم به لای لباس اینو تأیید کرد.

بعد از کمی انگشت مالی و نوازش، دو طرف اون (لپ‌های کس‌اش) رو به حالت نیشگون لای انگشتم گرفتم و شروع کردم غنچه‌اش رو وا کردن.....چه صورتی خوش رنگی. خیسی اون تو صد برابر شهوت‌انگیزترش کرده بود. عطر دل‌انگیز کس‌اش که به دماغم خورد، عطر عربی عجیب و تیزی هم که به خودش زده بود، تأثیرش رو بیشتر می‌کرد، دیگه از حال رفتم. لبامو جمع کردم و گذاشتم وسط وسط کس‌اش، اووووووووو چه بوئی بود - چه عطری داشت وای.

تمام کس‌اش رو بوسیدم. میلی‌متر به میلی‌متر. پائین تا بالا - بالا تا پائین. بعد زبونمو در آوردم، تیز و سفتش کردم و گذاشتمش ته ته کس‌اش - نزدیک کونش. هودود یک سانت فرو کردم تو کس‌اش. چند ثانیه ایستادم. وقتی اون با تکون دادنش حالیم کرد که صبر نداره، با حرکت سرم به سمت بالا، نوک زبونمو توی تمام کس‌اش مالیدم. این کار رو چند بار در هر دو جهت تکرار کردم. هر دفعه که نوک زبونم به کلیتش که حالا مثل بچه پرچونه‌ها از لای لباس سرک می‌کشید، می‌زدم، با تمام وجود می‌لرزید. جوووووووون .

بعد باز همین کار رو چند بار دیگه تکرار کردم با این تفاوت که حالا زبونمو مثل زبون مار اون تو تکون تکون می‌دادم. و اونم مثل مار بخودش می‌پیچید. بعد رفتم سر کلیتش و شروع کردم اول با نوک زبونم دور کلیتش به دایره کشیدن. اولش شعاع دایره زیاد بود اما کم کم حلقه محاصره رو تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌کردم. وقتی اندازه دایره به اندازه قطر کلیت شد، با هر تماس بغل یا نوک زبونم به اون، صاحبش با تمام وجود به رعشه می‌افتاد، بدنشو سفت میکرد، کش می‌ومد، باسنشو بالا میداد، ناله میکرد. و من غرق لذت می‌شدم.

دیگه حالا نوک زبونم کاملا رو نوک کلیتش بود. حسابی مالیدمش، بعد یواش یواش همه‌اش را تودهنم بردم. هی بیشتر و بیشتر. دیگه تمام کلیت و بالا‌های کس‌اش تو دهنم بود. اون هم دیگه از لذت تقریبا کنترلی رو خودش نداشت. دستاش تو موهام بود و هی می‌کشیدشون و داشت سرم رو تقریبا لای روناش له میکرد.

وقتی با زبونم از توی دهن - در حین مکیدن - شروع به ضربه زدن به کلیتش کردم، خودش کله‌اش رو محکم به پشتی صندلی فشار میداد تا صدای جیغ‌هاش اون تو خفه بشه. با آخرین مکیدن‌ها و ضربه‌زدن‌های زبونم به کلیتش، اونم دیگه به اوج لذتش رسیده بود. دیگه نمی‌تونستم نفس بکشم.

وقتی از موکشیدنش متوجه شدم شدنش شدم، آروم آروم کلیتش رو ول کردم. به سختی نفس میکشید و به عربی یه چیزائی میگفت که من فقط "حبیبی" رو از اون کلمات می‌فهمیدم. پاهاشو با دستام گرفتم، تقریبا همه عضله‌هاش گرفته بود. مجبور شدم با دستام پاهاشو از هم باز کنم. خودش توان اینکار رو نداشت. توی مغز روناش لرزش زیبایی رو حس میکردم که گاهی تکون تکونش میداد.

حالا کاملا آزاد بودم و تازه وقت کردم به اون چیزی که داشت لای پاهام از شدت شق بودن، درد می‌کرد و داشت می‌ترکید، فکر کنم. آروم در حالیکه کیرم رو تو دستم گرفته بودم، بلند شدم. وقتی متوجه شد، دهنش رو باز کرد و با اشاره به من فهموند که بزارم تو دهنش، اما من اصلا حوصله اینکار رو نداشتم. کیرم فقط کس میخواست، فقط کس.

اومدم سمت بالا، کیرم رو گذاشتم لای کس‌اش. ته کیرم را با دست گرفتم و آن را از پائین به بالای کس‌اش کشیدم. اون اول فقط میلرزید. اما کم کم هوسی شد. منم که وضع رو مناسب دیدم، سر کیرم رو هل دادم تو کس داغش. اونم وا ولع به سمت من آمد. اما من مکث کردم. سعی میکرد هرطور شده کس‌اش رو بکشه رو کیرم، اما من منتظر بودم و جلوش می‌گرفتم. وقتی دیدم با حرص تمام داره دندوناشو به هم فشار میده و نال میکنه،

اول شروع کردم لباشو مکیدن؛ کامل کامل طوری که دهنش رو با لبام

بستم، بعد، بی‌هوا - یک‌هوا و با تمام شدت و سرعت،

کیرم رو به ته ته کس‌اش کوبیدم.

چه ضربه‌ای. با تمام زورش سعی کرد جیغ بزند، اما دهنش کاملا در دهانم بود و امکان جیغ زدن نداشت. همون ته ته کس‌اش صبر کردم. آروم‌تر که شد، دهنشو ول کردم که نفس نفس زدنشو ادامه بده. بعد شروع کردم کیرمو بیرون کشیدن. قبل از اینکه کامل در بیاد، فشار هر ده تا ناخنش رو روی باسنم حس کردم، کیرمو به سرعت برگردوندم اون تو. لبخند زیبایی از رضایت بر لبانش نقش بست. نقشه‌اش گرفته بود. حالا دیگه هردو با هم کنترل پمپ کردن رو به دست داشتیم. هر بار که حس میکرد میخوام درش بیارم، با فشار ناخن‌هایش، کیرم رو برمیکردند تو کس‌اش. این کار رو اونقدر ادامه دادیم که اون باز هم به ارگاسم رسید. اونقدر شهوتی شده بود که فکر میکنم با هر هشت - نه بار کردن من، حس میکردم که باز عضله‌هاش دارن میگیرن.

بعد جابجا شدیم و من نشستم لب تخت و اون پشت به نشست رو کیرم. از پشت سر بغلش کردم و سینه‌هاشو مالیدم. زود از این حالت سیر شد. بلند شد رفت و زانو زد رو زمین و بالا تنه‌اش رو گذاشت رو تخت روبرو و با دستاش کپل‌هاشو از هم باز کرد. من هم سریع بلند شدم و رفتم پشت سرش و از پشت کیرمو هل دادم تو دریای کس‌اش. هر بار که من جلو میرفتم، اونم با حرص خودشو به من میکوبید که سر کیرم حتما به ته کس‌اش بخوره. کم‌کم من هم داشتم تموم میکردم. مونده بود کجا اینکار رو بکنم. به نظر نمی‌رسید اعتراضی به آمدنم توی کس‌اش داشته باشه، اما لمبر زدنهای کپل‌هاش و خیسی بی اندازه توی کس‌اش که کیر من را هم کلی خیس کرده بود، منو به فکرائی انداخت.

برای امتحان شروع کردم اول انگشتم رو تو سوراخ کونش کردن، دیدم برگشت و لبخندی زد. وقتی از موضوع مطمئن شدم، اول دوتا انگشت رو با هم تو کونش کردم که هم عادت کنه و هم جا باز بشه که راحت باشم. وقتی شرایط رو کاملا مهیا دیدم، کیرم رو از کس‌اش درآوردم و سرشو گذاشتم تو کونش. اولش به آهستگی تا ته فرستادمش اون تو و بعد کم کم سرعتم رو زیاد کردم. اونم بخوبی همکاری میکرد. بعدش هم با سرعت خوبی به پمپ کردن ادامه دادیم. وقتی دیگه به آخرین ثانیه‌ها نزدیک می‌شدم، خم شدم رو پشتش، دست انداختم زیر بدنش. سینه‌هاشو از جلو گرفتم و اونم سرشو برگردوند تا بتونم ببوسمش. هرچه به انفجار! نزدیکتر می‌شدم، سینه‌هاشو سفت‌تر می‌کشیدم و لباسو می‌مکیدم. اونم متقابلا باسنشو سفت به کیرم فشار می‌داد و لبامو گاز می‌گرفت. آخرین بار که کیرم تا ته ته تو کونش غرق شده بود، تکهو شد آنچه باید میشد؛ آیم با شدت تمام جهید تو کونش، اونم خودشو سفت به من فشار داد و با این کار حالیم کرد که همه‌اش رو همون تو بریزم. در حالیکه هنوز سینه‌هاش تو دستام بود، کاملا روش افتاده بودم. کم‌کم شل می‌شدم. رونام میلرزیدند و نفسم به سختی میومد. شاید ده دقیقه‌ای در همان حال بودیم. دیدمش که داره بلند میشه، فقط تونستم ببوسمش و بگم "خدا حافظ" اونم منو بوسید، سریع و راحت چادر رو کشید رو تنش، حتی نیازی به مرتب کردن موهاش هم نداشت. باز منو بوسید، قفل کوپه رو باز کرد و بیرون رفت. نزدیک مشهد با سرو صدای مهماندار سالن که پتوها رو میخواست، بیدار شدم. مطمئن نبودم قضایا واقعی بوده یا تو خواب.

تا لباسامو پوشیدم و آماده شدم، قطار به ایستگاه رسیده بود و وقتی اومدم تو سالن، تقریبا همه رفته بودند، تو سالن بعدی هم کسی نمانده بود. با گیجی از قطار زدم بیرون؛ منگ منگ. تو سالن ایستگاه راه‌آهن، جلو غرفه رزرو هتل، یک هو کسی از پشت زد رو شونه‌ام و قبل از اینکه من برگردم، صدای نازدار و زنانه‌ای شنیدم که خیلی واضح و خوش لهجه پرسید: "آقا شما هتل اترک رو بلدید؟"

وقتی برگشتم، دیدم خودش، با چندتا زن عرب مسن. تا اومدم از گیجی در پیام و جوابشو بدم دیدم از تو سالن بیرون رفته بود و داره سوار تاکسی میشه. اما من دیگه مقصد را میدانستم.

۳- دانشجوی لزبین تهرانی

نوشته زیر ابتدا از فارسی به انگلیسی ترجمه و در یک سایت خارجی چاپ شده است. یکی از خوانندگان آن را از زبان خارجی بفارسی برگردانده و برای ما ارسال کرده است. من یک دختر ۲۱ ساله‌ام. دانشجو هستم و در تهران زندگی می‌کنم. از همان سالهای اول جوانی، احساسات جنسی‌ام به سمت جنس موافق خودم بوده، یعنی به زنان و دختران کشش جنسی داشته‌ام، اما در آن سالها اصلاً متوجه مسئله نبودم. بعدها که در رابطه با مسئله‌ای در خارج از ایران بودم، سعی کردم احساسات خودم را بهتر بشناسم و اینترنت وسیله بسیار خوبی است. روی اینترنت با افراد زیادی در اینباره صحبت کردم و از گرایش خودم شناخت بهتری بدست آوردم. اما بنا به سختگیریهای جامعه، سعی می‌کردم به خودم بقبولانم که من اشتباه می‌کنم و در همین رابطه بنوبت با چندین پسر همسن و سال خودم رابطه دوست دختر-پسر گرفتم، اما با گذشت زمان، احساس من به جنس موافق خودم، شدید و شدیدتر می‌شد.

همجنس‌گرایی در ایران پذیرفته شده نیست و اکثر مردم آن را یک کار و عمل بد می‌دانند، در بهترین حالت آن را یک بیماری تلقی می‌کنند. اکثر خانواده‌ها، به محض اطلاع از همجنس‌خواهی پسر و یا دختر خود، با او به خشونت رفتار کرده، او را تحقیر و سرکوفت می‌زنند و اگر او را نکشند، از خانه بیرونش می‌کنند. تازه اگر پدر و مادر خیلی روشنفکر و فهمیده باشند، فرزند خود را به یک روانشناس می‌برند تا او را درمان کنند. هرچند همه روانشناسان دنیا می‌گویند که همجنس‌خواهی بیماری نیست. یا اگر کسی متوجه شود که دوست یا همکلاسی او به جنس موافق گرایش دارد، فوری رابطه خود را با او قطع می‌کنند. در ایران افراد آگاهی که این مسائل را درک می‌کنند و می‌فهمند، بسیار کم هستند. به همین دلیل انسان مجبور می‌شود که همه چیز را پنهان کند.

یکبار من دوست دختری داشتم که او هم لزبین بود و ما با هم دوست شده بودیم. اما دوستان اطرافم از قضیه بو بردند و می‌خواستند به مادرم بگویند.

من با مادرم رابطه خوبی دارم و علیرغم آنکه هم پدر و هم مادرم تحصیل کرده هستند، اما از ترس اینکه از جریان من با خبر شوند، با آنها قطع رابطه کردم. این تجربه خوبی نبود، بخصوص که راز خودم را با دوستان نزدیکم هم نمی‌توانستم در میان نهم؛ چون می‌ترسیدم از من فرار کنند و تنهایم بگذارند.

مادرم از مسئله همجنس‌گرایی وحشت دارد و اگر بفهمد دخترش همجنس خواه است، بسیار ناراحت خواهد شد. هرچند که والدینم در دیگر مسائل زندگی بسیار روشنفکر هستند.

اما امروز به این نتیجه رسیده‌ام که اگر پدر و مادرم از قضیه بو ببرند، ممکن است ناراحت شوند اما دیگر مرا از خود نمی‌رانند که تنها شوم.

خوشبختانه خانواده‌ام برای ازدوج هیچ فشاری به من نمی‌آورند و این نکته مثبتی است. من به نسبت بسیاری از هم سن و سالان خودم، در خانواده آزادی بیشتری دارم، به همین دلیل می‌خواهم در کنار خانواده‌ام باشم و به تحصیلاتم ادامه دهم چون دارم خودم را برای رشته حقوق در دانشگاه ملی آماده

می‌کنم.

با اینهمه من زندگی خودم را جدی می‌گیرم. این زندگی به من تعلق دارد و نخواهم گذاشت که کسی برای من تصمیم بگیرد، چه در مورد ازدواج و چه در هر مورد دیگری. چرا که هر کسی زندگی خود را دارد و باید خودش در باره آن تصمیم بگیرد. زندگی شوخی نیست. تا کی باید پنهان کاری کرد؟ به همین دلیل شاید مجبور شوم برای حفظ آزادی خودم از ایران خارج شوم چون همانطور که گفتم مردم دربارهٔ همجنس‌گرایی چیزی نمی‌دانند جز اینکه همان تعلیمات کهنه و مذهبی که این بد است و یا بیماری است. و هیچ امکانی برای راه انداختن یک بحث جدی در اینباره هم وجود ندارد. هرکسی دوست دارد که بتواند احساسات خود را آزادانه بیان کند و از عشق خود به فرد مورد علاقه‌اش بگوید. البته در ایران جاهای خاصی هستند که همجنس‌گرایان ملاقات می‌کنند، اما ورود به این حلقهٔ دوستی‌ها که خیلی بسته و مخفی هستند کار راحتی نیست. از یکی حتی شنیده‌ام که گروه‌های کوچک همجنس‌گرایان در ایران جشنهای خاص خود را برگزار می‌کنند، اما شرکت در این جشنها متأسفانه بسیار خطرناک است.

من عاشق ایران هستم و دلم نمی‌خواهد از کشورم خارج شوم. من واقعا امیدوارم که روزی ایران جایگاه امنی برای فرزندان خود از جمله همجنس‌گرایان ایرانی باشد. البته همه چیز ممکن است، کسی چه می‌داند. با آمدن آنتنهای ماهواره‌ای و اینترنت مردم بیشتر آگاه شده‌اند و فکرشان بازتر شده، همینطور تعداد افرادی که از احساسات و تمایلات خود شناخت درستی دارند، بیشتر و بیشتر می‌شود. فیلم، مقالات، اینترنت و کتاب وسائل مؤثری در افزایش آگاهی مردم دارند. اگر سایتهای بیشتری دربارهٔ همجنس‌خواهی بر روی اینترنت باشند، عالی می‌شود. مردم باید این را بدانند و بپذیرند که گرایش به همجنس یک انتخاب نیست. من اوائل احساسات خودم را گناه می‌دانستم، اما من هرگز این احساسات را انتخاب نکرده‌ام بلکه فقط در من بوده‌اند. یکبار یک نفر به من گفت که زنان لزبین به این دلیل لزبین می‌شوند که مرد درستی پیدا نکرده‌اند، این هم خودخواهی و هم ناآگاهی و بیسوادی این فرد را می‌رساند. آیا خود این فرد اگر یک مرد همجنس‌گرای درستی به تورش بخورد، همجنس‌گرا میشود؟ نه..

مردم باید بفهمند که انسانها متفاوت هستند، علائق و سلیقه‌های گوناگون دارند، افکار و آرزوهای مختلف دارند و همینطور احساسات جنسی انسانها هم می‌تواند متفاوت باشند. پس باید گذاشت که هر کسی زندگی خود را بکند، نه اینکه فقط زنده باشند. همین.

۴-ضربدری(جفت عوض کردن)

من و شوهرم امیر، هیچوقت جفت بازی نکرده‌ایم، تا اینکه یک روز که داشتیم با هم روی اینترنت گشت می‌زدیم و سایتهای مختلف رو می‌دیدیم، تصادفی به سایتی برخوردیم که توجه ما را جلب کرد. فکر می‌کنم امیر اینکار رو به عمد کرده باشد تا توجه مرا به این مسئله جلب کند. این سایت مخصوص زن و شوهرهایی است که به ضربدری یا همان جفت‌بازی تمایل دارند، به این شکل

که جفت دیگری را ملاقات کرده و زن این یکی با شوهر آن یکی و بلعکس، سکس داشته باشند. ما از همان سالهای جوانی؛ قبل از اینکه بیست سالمان شود، با هم ازدواج کردیم و هیجده سال است که زن و شوهر هستیم. با گذشت این همه سال، دیگر آن اخگر شعله سکس ما دوتا کم نور و کم سو شده بود و دیگر از سکس داشتن با هم چندان لذتی نمی بردیم. به همین علت وقتی امیر آن سایت را به من نشان داد، هر چند دیوانه گی جلوه کند، اما نگاه معنی داری بهم انداختیم. امیر با حالتی از شوخی و مزاح نظرم را پرسید و کنجکاوانه نگاهم کرد تا عکس العمل ام را بخواند. من هم راحت گفتم: "البته، چرا که نه؟" چشمان امیر از برق شادی درخشیدند و لبخند معنی داری تحویلیم داد.

بعد از آن با بازیگوشی زیادی در این باره با هم حرف زدیم و حالت های مختلفی را برای خود تجسم می کردیم و حول اینکه احساس هر کدام از ماها در صورت وقوع چنین چیزی، ممکن است چگونه باشد، به تبادل نظر پرداختیم و آخر کار به این نتیجه رسیدیم که رابطه زناشویی ما آنچنان محکم است و ما آنقدر به همدیگر اعتماد داریم که چنین چیزی را میتوان آزمایش کرد، بدون آنکه به رابطه ما خللی وارد شود.

همان روز، در همان سایت اسم نویسی کردیم و مدتی هم صرف این شد که خودمان را معرفی کنیم، عکس سکسی (البته طوری که شناخته نشویم) انداختیم و تصمیم به انتخاب یک جفت شدیم؛ جفتی که شرایط خود ما را داشته باشند، از جمله مثل خود ما بی تجربه باشند، همسن و سال خود ما یا کمی جوانتر باشند (تا حداکثر ۴۰ سال) و اینکه، از محل زندگی ما نسبتا دور باشند، که نکنند کسی ما را بشناسد و حرف در بیاورد. ما حاضر بودیم برنامه تعطیلات خود را در حول و حوش زمان دیدار با چنین جفتی، تنظیم کنیم و آماده بودیم که به شمال، که در آنجا یک ویلای راحتی هم داریم، مسافرت کنیم.

راستش از اینهمه تعداد زیاد زوجها که در آنجا ثبت نام کرده بودند، متعجب شدیم، اما این، امکان انتخاب ما را راحت تر می کرد. چندین جفت انتخاب کردیم و قبل از آنکه برنامه دیدار با آنها بریزیم، شبهای طولانی به صحبت کردن و گپ زدن با آنها روی اینترنت گذرانیدیم؛ تا همدیگر را خوب بشناسیم. همین باعث شد که زندگی سکسی من و امیر دچار تحولی باورنکردنی بشود. تا آن لحظه چیز خاصی اتفاق نیفتاده بود، فقط ما دوتا، یک بازی اروتیکی را با هم شروع کرده بودیم. مثلا "اگه اون مرد خواست اینکار رو با من بکند، چی؟" و یا "اگر اون زن اینکار را کرد، چی؟" و یا "اگه من دست به دامن اون مرد شدم که اینکار را با من بکند، چی؟" و امثال اینها. همین نقش بازی و تخیلات اروتیکی، هر دوی ما را سر حال آورده و حسابی حشری کرده بود. امیر، تو اینهمه سال که با هم بوده ایم، هیچوقت با اینهمه حرارت و آتشی، منو از کون نگائیده بود، اما حالا هر دو برآش جون می دادیم. گویا ما تازه عروس و داماد شده بودیم. بهر حال، بعد از تمرینات زیاد و آماده کردن خود، ترتیب سفر و ملاقات با جفت انتخابی خود را گرفتیم. من اسامی مستعار نسرین و حامد را برایشان انتخاب کرده ام. حامد، شرکت خصوصی کامپوتر دارد

و نسرین در یک اداره کار می‌کند، هر دو ۳۵ ساله و کمی از ما جوانترند. تفاوت دیگر اینکه، حامد خوش تیپ‌تر از امیر بود و وقتی آنها را برای اولین بار رودر رو می‌دیدیم، دلم می‌خواست هرچه زودتر نسرین و شوهرم امیر، راهشان را بگیرند و بروند و من بتوانم لباس حامد رو از رو تنش جر بدم.

دیدار ما در ویلایمان در شمال اتفاق افتاد و احساس راحتی می‌کردیم. هر چهار نفر، به اتفاق شام خوردیم. امیر و نسرین، ظاهراً همدیگر را پسندیده بودند. بعد از شام دو بدو از هم جدا شدیم و به یک قسمت خانه رفتیم. البته امیر بعدش برایم تعریف کرد که با نسرین در طبقه بالا بوده است.

من و حامد هم به اتاق نشیمن رفتیم. از همان لحظه که با حامد تنها شدم، حالت مهاجم بخود گرفتم و در ادامه اشتیاقم به جر دادن لباسش، سریع لخت‌اش کردم و سرم را با آنچنان حالتی از خواهش و نیاز لای پایش فرستادم که برایم سابقه نداشت؛ حتی گذاشتم که آتش را تو دهنم بریزد، کاری که تا آنروز به شوهرم امیر هم اجازه‌اش را نداده بودم. اما اینکار من، انگار نه انگار، آتش حامد را کم نکرده بود، بلکه، تازه اول کار بود؛ روی زانوهایش نشست و سرش را به تلافی، لای پاهایم فرستاد، حتی فرصت نداد که لباسهایم را درآورم؛ دامنم را بالا زد، شورت‌ام را تا زیر زانوهایم پائین کشید و لبهای مهارت دیده خودش را بجان چوچوله متورم شده‌ام انداخت. حامد حس موقعیت‌شناسی خوبی داشت، قبل از اینکه به اورگاسم برسم، مرا خواباند و کیر درشتش را چپوند توی کس‌ام و مدت کوتاهی بعد از آن به اورگاسم رسیدم.

از بس که حامد منو گانید و پشت سر هم موجهای مافوق لذتی از اورگاسم پشت سر اورگاسم تو تنم راه انداخت که از خودببخود شده بودم و نمی‌دانستم کجا هستم و چه می‌کنم. نمی‌دانم اینهمه زور را از کجا آوردم، اما با دو دستم، محکم او را گرفته و روی کمر برش گرداندم و بدون فوت وقت روی کیرش نشستم تا بتوانم رفت و آمد کیرش را با سرعتِ رو به ازدیاد خودم هماهنگ کرده باشم. در چندین حالت مختلف همدیگر را گانیدیم، و با مزه‌تر از همه اینکه، او اصلاً خستگی‌حالی‌اش نمی‌شد، کیر گنده‌اش همچنان سفت و سر راست بود، اما زمانی منو غافلگیر کرد که با چابکی، یکهو کیرشو ازم بیرون کشید و همچنان که با دستش دنبال سوراخ کونم می‌گشت، با لحن مصممی گفت: "میخوام کونوتو بگام!"

حرفی نزدیم، فقط روی زانوهایم نشستم، باسنم را به سمت‌اش هل دادم و خودم را برای سکس از راه کون که بدون شک نوع فراموش‌ناشدنی آن در زندگی‌ام می‌شد، آماد کردم.

دستش را به سمت شلوارش که در کنار میل افتاده بود، برد و لوله‌ای حاوی مایعی چرب کننده از آن بیرون کشید. کیرش را که چرب کرد لمبرهایم را از هم جدا و کیرش را به سوراخم نزدیک کرد. وقتی کیر لیز شده‌اش به درونم لغزید، ناله خفیفی کردم و از شدت بزرگی کیرش، نفسم بند آمد.

نفس کوتاهی کشیدم و برای لحظه‌ای بیهوش شدم. از شواخس کردم که صبر کند تا تعادل‌م را باز یابم. او هم باحوصله و رعایت بسیار صبر کرد. از شواخس اینبار حرکاتش را یواشتر کند و فرصت دهد تا تمدید اعصاب کنم و ماهیچه‌هایم ملین شوند.

بعدش که راحت شدم، کیرش را یواش تا ته دسته به درونم فرستاد. باورم نمی‌شد که کیر به آن بزرگی و گنده‌گی را از عقب در خودم جای داده‌ام. من به سکس از راه کون عادت دارم اما نه با کیر به این درشتی. هی مرا پمپ می‌زد و هردو لذت می‌بردیم تا اینکه آبش را در درونم خالی کرد.

حالا دیگر هردو خسته و خواب‌آلود بودیم. همانجا روی مبل دراز کشیدیم. وقتی بیدار شدم، توی بغل شوهرم امیر بودم که داشت منو به اتاق خوابمان می‌برد، حالت رمانتیکی جالبی بود، اما هنوز از در اتاق نشیمن خارج نشده بود و من فرصت کردم از نسرین و حامد برای آن شب فراموش ناشدنی تشکر کنم. از آن واقعه سه هفته می‌گذرد و هنوز برای دیدار مجدد این جفت نازنین، به شمال برگشته‌ایم، اما مرتب تماس تلفنی داریم.

من و امیر تصمیم گرفتیم که از آنچه بین هر کدام از ماها با طرف مقابل گذشته چیزی به هم نگوئیم، تا نکند حس حسودی طرف مقابل برانگیخته شود، اما می‌دانم که این سکوت چندان دوامی نخواهد داشت، چرا که جفت عوض کردن، ادویه‌ای است که ما چاشنی زندگی و رابطه سکسی زن و شوهری خود کرده‌ایم. از قضایا چنین برمی‌آید که امیر و نسرین هم وقت بسیار خوبی با هم داشته‌اند، چرا که امیر خودش دوباره پیشنهاد کرده که سری به شما بزنیم و حامد و نسرین را ببینیم. هفته دیگر عازم شمال خواهیم شد. من برای روز سفر لحظه شماری می‌کنم.

۵-سیزده بدر

از م.ک.

روز سیزده بدر، روزی که همه به تفریح و گردش میرن، من باید می‌رفتم سرکار، چاره‌ای نبود.

تازه اول صبح بود که به شرکت آمدم، گفتم به دوست دخترم نرگس زنگی بزنم. او هم جایی نرفته بود. گفتم حالا که امروز جائی نمی‌ری، پاشو بیا پیش من که هیچکدام تنها نباشیم. قبول کرد و من هم خیلی خوشحال شدم.

یک ساعت بعد، نرگس پیش من بود. همان اول ورودش به دفتر، با یک لب ازش پذیرایی کردم و خوش آمد گفتم. بعد گفتم نرگس، حالا که امروز تعطیل است و کس دیگری هم به شرکت نمی‌آید، بیا یک حالی هم بکنیم. قبول کرد.

نرگس بغلم نشست. شروع کردم اون سینه‌های لطیف‌شو نوازش کردن. اون هم دستشو گذاشت روی کیرم و شروع کرد به مالیدن.

میدانستم توی انبار شرکت یک تشکی هست، رفتم و آن را آوردم و انداختم وسط اتاق. نرگس را روی تشک خواباندم و خودم هم رویش دراز کشیدم. آخ که چقدر نرم بود.

شروع کردم به لخت کردن نرگس؛ روسری و مانتوشو در آوردم و بعد دکمه‌های بلوزشو باز کردم. حالا دوتا سینه سفید جلوم بودن. از گردنش شروع کردم به بوسیدن و دستام هم روی سینه سفتش بودن.

نرگس هم بیکار نبود، کیرراست شده‌ام را بدست گرفته و هی نوازش میکرد و می‌مالید و سبک سنگین‌اش میکرد.

به شرتش که رسیدم، خیسی کس‌اش را هم حس کردم و هم بویش به مشامم میرسید... شورتش را که بیرون کشیدم، کس صورتی و پشمالویش خودنمایی کرد. با انگشت سبابه شروع کردم به مالیدن چوچوله‌اش. او هم زیپ شلوارم را باز کرد و گفت: "من دلم اینو میخواد"
کیر شق شده‌ام را آروم آروم به لای پاهایش رساندم (نرگس هنوز باکره بود) و مجبور بودم که فقط از لای پاهایش استفاده کنم و کیرم را آنجا بمالونم.
بعد از چند بار عقب جلو رفتن، ازش خواستم که روی شکم دراز بکشد، واه که چه کونی! اول اون کون ناز رو خوب مالش دادم، بعد کمی روغن به کیرم زدم و کمی هم به سوراخ کون نرگس.
هنوز سر کیرم به سوراخ کونش نرسیده بود که جیغ نرگس رفت هوا. نگو نفهمیده، کیرم را تا ته تو کونش چپانده بودم یا اینکه خود کیرم، افسار گسیخته و به آش به این داغی، هجوم برده بود. اما چه لذتی! بعد آروم آروم، جوری که نرگس دردش نگیرد، شروع کردم به بالا و پائین رفتن و با دستم هم از جلو همینطور اون کس لیز و خیس رو می‌مالیدم که یکهو احساس کردم کیرم دارد منفجر میشود. سریع کشیدمش بیرون و آیم رو روی پشت نرگس خالی کردم و خودم هم روش دراز کشیدم. نرگس سرشو برگردوند و شروع کردیم به لب گرفتن و من هی ازش تشکر میکردم.
بعد به پنجره نگاهی انداختم، دیدم بارون مثل سیل داره می‌آد. تازه فهمیدم چه سودی کرده‌ام که روز سیزده بدر، بجای بیرون رفتن، به شرکت آمده بودم.

۶- کیر مصنوعی برای زنان

من و شوهرم، رابطه گرم و بسیار صمیمی با هم داریم. او مردی است تحصیل کرده خارج و بسیار مودب و مهربان و خوش سلیقه. همدیگر را خوب درک می‌کنیم و سختی و مشقات زندگی در خارج از خانه را با گرمی و صفای داخل خانه جبران می‌کنیم.
مدتی قبل شوهرم سفری به خارج داشت. در برگشت، منتظر بودم کادویی با خود برابم آورده باشد، اما برخلاف روش همیشگی‌اش اینبار خبری از کادو نبود. این عادتش نبود. هرچند کمی دلگیر شدم اما به روی خودم نیاوردم.
شب شد و زود رفتیم به رختخواب. مدتی از همدیگر دور بوده‌ایم و میخواستیم تو رختخواب دراز بکشیم و صحبت‌های خودمونی کنیم و بعدش هم عشق‌بازی.
شوهرم زودتر از من به رختخواب رفت و لحاف را تا نیمه روی خودش کشید. من هم رفتم. اما یک تبسم مرموزی روی لبانش بود. روی تخت بصورت نیمه خوابیده در کنارش دراز کشیدم، بطرفم برگشت، بغلم کرد و باخنده گفت: "کادوتو فراموش نکرده‌ام، فقط نمیدونم چطوری روم بشه به‌ات بدمش"
تعجب کردم، گفت روت همیشه کادویم را بدهی؟ دستش را زیر تشک برد، بسته‌ای را بیرون کشید

و گفت بازش کن.

بسته را که باز کردم هم شوکه شدم و هم چشمانم را باور نمی‌کردم که آنچه می‌بینم در عالم واقعی است: بله، یک کیر صورتی رنگ مصنوعی بود که شوهرم با خودش از خارج آورده بود.

هر دو دست و پایمان را کمی گم کرده بودیم، از نگاه کردن مستقیم به چشمان همدیگر ابا داشتیم و کمی هم خجالت می‌کشیدیم. نمیدانستم چه کار کنم. هر چند که مدت‌ها قبل در باره آلت مصنوعی مردانه با هم شوخی کرده بودیم، اما حداقل من موضوع را جدی نگرفته بودم.

یکه‌گو گفت: خوب، نمیخواهی بابت کادو با یه بوس تشکر کنی؟

آن شب تا ساعتها، گاهی با احتیاط، گاهی بطور جدی و گاهی هم با شوخی و مزاح در باره کادو،

روشهای استفاده از آن، چه در تنهایی و چه مشترک و..... حرف زدیم، خندیدیم، جدی شدیم و.....

اینرا هم بگویم که هر دو از رابطه سکسی خود راضی هستیم و راحت درباره مسائل مربوط به حوزه

مسائل جنسی با هم حرف می‌زنیم. اما اگر وجدانا بخواهم قضاوت کنم، آمدن کیر مصنوعی تو این وسط،

نه تنها، تعداد دفعات سکس داشتن ما را بیشتر کرده، بلکه شور، هیجان و لذت سکس ما هم بهتر

و بیشتر شده است.

=====

سه کاف :

این گفته معروفی است که بهترین دوست زن، همانا کیر کاشی است. دوستی همیشه حاضر، و آماده بخدمت.

فکرش را بکنید که ما تو ایران، سر هر کوچه و برزنی، مثل همین عطاریها، یک مغازه فروش وسایل و

خدمات سکسی داشتیم و هر کس که میخواست به آنجا می‌رفت و از انواع و اقسام کیرهای توی ویتترین

مغازه، یکی را انتخاب می‌کرد، پولش را می‌داد و سریع راهش را می‌گرفت و میرفت خانه تا دلی از عزا

در آورد. البته در شرایط فعلی چنین امکانی نیست، اما در کشورهای آزاد دنیا از جمله در همین کشورهای

جنوب شرقی آسیا، وجود اینگونه مغازه‌ها یک امر عادی است. با این حال چند سؤال باقی می‌مانند:

- انواع و اقسام چیزهای ممنوع وارد بازار ایران می‌شود، چرا کسی به فکر قاچاقی وارد کردن کیرهای

مصنوعی به بازار ایران نیست؟

- ساختن کیر مصنوعی در ایران سابقه تاریخی درازی دارد، بخصوص مرغوبیت نوع "کاشی" آن. آیا

وقت آن نرسیده که صنعت کاران کاشانی ما، هنر قدیمی خود را از سر بگیرند؟

- اگر خود و یا کسی از دوست و آشنا قصد مسافرت به خارج را دارد، چرا "کادوی دلخواه" خود را از او

مطالبه نکنید؟

۷-دغدغه طول کیر

بعضی از مردان، به شکلی با اندازه، انحنا و بخصوص طول کیر خود مشکل دارند و براین باورند

که کیرشان کوچک است و این ممکن است باعث ایجاد اختلال در روابط آنها با شریک زندگی‌اشان شود، و از اینکه مبادا کسی کیرشان را ببیند واهمه دارند.

اما قضیه از این قرار است که اندازه، طول، کلفتی و شکل و شمایل کیر در مردها بسیار متفاوت است، همانطور که طول انگشتان دست، بینی، شکل چشمها، قد و... در انسانها متفاوت می‌باشد. از آن گذاشته، شکل و شمایل و رنگ و قیافه کس زنان هم یکدست و یکرنگ نیست. یعنی تنوع در اعضا مختلف بدن انسانها یک امر طبیعی است.

تو همین رابطه بعضی از مردان کیر بزرگ دارند، بعضی کیر بزرگتر، تعدادی کیر کوچک و بخشی هم کیر کوچکتر دارند. همینطور کیر بعضی‌ها راست است، اما کیر درصد بالائی از مردان به سمت چپ کمی انحنای دارد (خیاطها همیشه سمت چپ زیپ شلوار مردان را حدود ۶ سانتیمتر درازتر میگیرند)، و کیر بخشی از مردان هم به سمت راست انحنای دارد.

در رابطه با طول کیر باید گفت که طول متوسط کیر مردها در حالت شق شدن، حدود ۱۵ سانتیمتر می‌باشد. کسانی ممکن است کیر ۲۰-۲۲ سانتیمتر و حتی بیشتر هم داشته باشند اما ۱۵ سانتیمتر حد متوسط طول کیر مردان است.

کیر بعضی از مردها در حالت خوابیده، خیلی "جمع و کوتاه" می‌شود، اما هنگام راست شدن، رشد زیادی میکند، درحالی که در تعدادی از مردان، کیرشان در حالت خوابیده، کمتر "جمع و کوتاه" می‌شود و هنگام شق شدن، فقط "تغییر" حالت داده و سفت میشود بدون آنکه طول آن زیاد درازتر شود. پس، از روی کیر خوابیده، بطور دقیق نمی‌توان طول همان کیر در حالت راست شده را حدس زد. همینطور، وقتی شما "از بالا" به کیر خود نگاه کنید، در اثر خطای چشم، کیرتان کوچکتر از آنچه هست، به نظر می‌آید، ولی وقتی به کیر مرد دیگری از روبرو نگاه می‌کنید، اندازه طبیعی آن را می‌بینید، پس برای دید زدن کیر خود، از "پهلوی" نگاه کنید و یا از یک آئینه استفاده کنید.

بسیاری از مردان در باره مقدار اهمیتی که زنان به طول کیر مرد می‌دهند، دچار توهم هستند و یا فکر می‌کنند که داشتن کیر دراز حلال همه مشکلات است و داشتن یک رابطه مشترک طولانی و سکس خوب را تضمین می‌کند. اما موضوع اصلا چنین نیست.

صد البته نمی‌توان انکار کرد که زنانی هستند که وقتی صحبت کیر کلفت و دراز می‌شود، آب از لب و لوجه‌اشان راه می‌افتد. اما در یک رابطه جدی، زنان و دختران به دیگر خصوصیات، غیر از اندازه و طول کیر اهمیت بسیار بیشتری قائل هستند. باور کنید تعداد بسیار بیشتری از زنان، مردان خوش اخلاق، مدرن و امروزی، حساس و غیرخودخواه را بر مردان کیر دراز ترجیح میدهند.

زنانی هم هستند که بزرگی کیر همسرشان را یک بدبختی میدانند، چون شق شدن کیر نیازمند جریان خون به این آلت بحث‌انگیز است. در نتیجه کیر دراز نیازمند خون بیشتری است و بدن فرد، در تقسیم خون به اعضای مختلف خود، معلوم نیست که سخاوت بیشتری به کیر نشان دهد. یعنی مردانی هم هستند که

کیر بزرگ دارند اما مشکل شق شدن آن را دارند(البته نه همه آنها).
اشکال دیگر کیر بزرگ داشتن این است، که مرد فکر میکند چون کیرش بزرگ است دیگر لازم نیست
بخودش زحمت دهد و در انجام علم سکس تلاش کند که شریک خود را آنطور که باید و شاید ارضا
کند، مثل بوس و کنار، معاشقه، لیسیدن، بکاربردن انگشت و.....
گفتن همه اینها در رابطه با کیر بزرگ به این معنی نیست که کیر بزرگ داشتن یک چیز منفی است، بلکه
برای این است که بگوئیم کیر بزرگ داشتن به هیچوجه داشتن یک رابطه عشق و عاشقی و خانوادگی
سالم و همینطور سکس خوب را را تضمین نمی کند. اندازه کیر مرد حلال همه مشکلات نیست و مردان کیر
کلفت و درازی هستند که در زندگی مشترک خود احساس خوشبختی نمی کنند. این بیانگر این است
که زندگی به اندازه کیر مرد وابسته نیست.
مهمتر از همه اینکه، کسانی که فکر می کنند کیر کوچک دارند، به جای غصه خوردن برای آنچه که
"ندارند"، بهتر است حواس خود را متوجه آنچه که "دارند" بکنند. و یادشان باشد که در یک عمل سکس
شقی و سفت بودن کیر بیشتر از درازی آن بکار می آید. همینطور مهم آن است که شما کیر خود را
- فارغ از اندازه آن - چگونه بخدمت می گیرید.
از آنجا که بعضی از کسانی که فکر میکنند کیرشان کوچک است، مرتب به این مسئله فکر می کنند،
بر این باورند که همه اینطور هستند اما این واقعیت ندارد. پس بهتر است ذهن خود را به این مسئله
مشغول نکنید و نگذارید که "غصه طول کیرتان" بر جنبه های دیگر زندگی اتان غلبه کند.
یادتان باشد که بسیاری از زنان، کیر کلفت را بر کیر دراز ترجیح می دهند، چرا که کیر کلفت کس زن
را حسایی پر می کند و اصطکاک شدید کس و کیر بسیار لذت آور است. (مردان کیر باریک تقصیر
را به گردن "گشادی" کس زن می اندازند).
کسانی که فکر میکنند کیر کوچک دارند، با انتخاب حالت مناسب برای دخول، میتوانند تا حدودی
کوتاه بودن کیر را جبران کنند. این حالت به این شکل است که زن روی زانوها قرار گرفته و باسن
خود را به عقب هل می دهد و شما از پشت به او نزدیک شده، کیرتان را به داخل کس بفرستید. این روش
این امکان را به شما می دهد که حسایی به همدیگر "قفل" شوید. البته این روش برای کسانی که
کیر بزرگی دارند و کس زن بسیار تنگ و کوچک هست هم میتواند روش مناسبی باشد.
در مورد انواع جراحی ها که احتمالاً درباره آنها شنیده و یا خوانده اید، راستش خود ما در این زمینه
بی تجربه ایم چون نیازی به اینکار نداریم (دلیلش را خودتان حدس بزنید)، اما تا آنجا که میدانیم،
یک عمل جراحی - اثرات سو احتمالی آن بکنار - در صورت موفق بودن ممکن است یکی چند
سانتیمتر کیر را درازتر کند اما فقط در حالت خوابیده. و در هنگام شق شدن، اندازه آن همان خواهد
بود که قبل از عمل جراحی.
کتابهایی هم در مورد "روش طبیعی بزرگ کردن آلت تناسلی" نوشته شده اند که در واقع پند و

اندرز میدهند که روزی مثلاً به این مدت، فلان تمرینات را با کیر خود بکنید و مثل بزرگ کردن عضلات در ورزش، کیرتان هم بعد از مدتی دراز و بزرگ میشود. صحت و سقم اینگونه پند و اندرزها را نمیدانیم و همینطور پابرجا ماندن نتیجه احتمالی چنین تمریناتی هم معلوم نیست. چون اگر با ورزش ماهیچه‌های خود را بزرگ کنید. بعد از یک مدتی که ورزش نکردید، ماهیچه‌ها "آب" میشوند.